

واکاوی ماهیت «علیت» در فرم غیرتعقلی شناخت بر مبنای رهیافت ارنست کاسیرر

مجیدرضا مقنی پور*

چکیده

«علیت» از جمله مفاهیمی است که پیشینه‌ای طولانی در فلسفه و شناخت انسانی دارد. انسان از همان آغاز حیات، خواهان کشف چرایی و علت پدیده‌ها بود؛ این مفهوم در تاریخ اندیشه‌های فلسفی، فراز و نشیب‌های زیادی را پیموده است، زیرا پاسخ‌های ارائه شده برای علت پدیده‌ها، به طور کامل متأثر از نوع آگاهی و شناخت انسان در گستره‌های تاریخی و جغرافیایی مختلف بوده است؛ آگاهی‌ها و شناخت‌هایی که اندیشمندانی مانند ارنست کاسیرر معتقد بودند که پیوسته الگویی عقلانی نداشته است. به زعم کاسیرر الگوهای غیرعقلانی نیز در شکل بخشی صورت‌های شناختی انسان دخیل بوده‌اند؛ شناختی که وی از آن با عنوان «آگاهی اسطوره‌ای» یاد می‌کند. هدف از نگارش این مقاله، معرفی انواع روابط علّیتی در این غیرتعقلی‌ترین فرم شناختی انسان است که بر این اساس با استناد به مبانی، قوانین بنیادین و دیگر آبشخورهای آگاهی‌دهنده در این آگاهی، به بازکاوی، توصیف و تحلیل انواع روابط علّی در این فرم شناختی پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها: علّیت، ارنست کاسیرر، آگاهی اسطوره‌ای، شناخت، اسطوره

* استادیار دانشکده هنر و معماری، بخش هنر دانشگاه شیراز، moghanipour@shirazu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۱/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۳/۱۵

۱. مقدمه

مبنای شناختی بشر امروز از دوره‌ای در آگاهی علمی و شکل عقلانی (Rational) شناخت، سکنی گزیده است و منظور از «عقل» در اینجا مرتبه‌ای از وجود انسان و قوه‌ای برای تجرید، تفکیک، تحلیل و انتزاع است که باعث می‌شود وی پدیده‌ها و امور را ادراک نموده و درباره آنها حقایقی را استنتاج نماید. لذا انسان امروزی به طور طبیعی، همه هستی‌های پیش از خود و غیر از خود را نیز بر همین مبنا ارزیابی و سنجش می‌کند؛ اما وی غافل از این حقیقت است که روش‌های سیستماتیک علمی و عقلانی تنها یکی از مسیرهای آگاهی-بخشی انسان از هستی‌های پیرامونش است. «ارنست کاسیرر (Ernst Cassirer) از جمله فیلسوفانی است که دامنه مسئله شناخت را به قلمروهایی از تجربه انسانی گسترش داد که در وهله نخست با تخیل و حافظه ارتباط داشتند، یعنی قلمروهایی که موضوع پژوهش رشته‌های متنوع علوم انسانی بودند» (موقن، ۱۳۸۹: ۲۲). کاسیرر به عنوان یک فیلسوف پرورش یافته در مکتب کانت، میل و کشش فراوانی به مبحث شناخت‌شناسی (Epistemology) و بازشناخت عناصر تشکیل دهنده آگاهی انسانی و چگونگی تکوین و تکامل خرد بشری و حدود توانایی و کارایی آن داشت. او بیشترین بخش عمر پر بار خویش را به فلسفه معرفت اختصاص داد. نوشته‌های نظام‌مند کاسیرر را می‌توان به عنوان جنبه‌های مختلف یک برنامه فکری گسترده معرفی نمود: «یعنی فهم حیات تاریخی انسان به طور فلسفی» (موقن، ۱۳۸۹: ۱۹). برای درک بیشتر فلسفه شناختی کاسیرر، آگاهی از سه پیش-فرض ضروری می‌باشد:

- شناخت سیستماتیک و علمی نمی‌تواند به تنهایی الگویی جامع و فراگیر برای آگاهی انسان به وی عرضه دارد، بلکه شناخت انسانی فرم‌های گوناگون ادراکی را شامل می‌شود.
- مسیرهای مختلف فهم انسان از جهان، از طریق فرم‌هایی نمادین تحقق می‌پذیرد که هر یک از این فرم‌های شناختی، اصول و قوانین ساختاری خود را دارد و اصول هر فرم شناختی به اصول ساختاری دیگر فرم‌ها فروکاستنی نیست و انسان در طول حیات خود از طریق این فرم‌های نمادین، جنبه خاصی از «واقعیت» را ادراک می‌نماید.
- در این شیوه‌های غیرعلمی و غیرعقلانی (Irrational) ادراک انسانی، بر وجه احساسی و عاطفی وجود وی تاکید می‌شود (موقن، ۱۳۸۹: ۱۴۲ و ۱۴۳).

کاسیرر به مانند کانت (Emmanuel Kant)، شناختِ انسانی را تنها از مسیر فرم‌هایی از مفاهیم ذهنی و البته انتزاعی که در واقع ابزارهای شناختی او هستند، امکان‌پذیر می‌دانست، اما راه وی در جایی از راه استادش جدا می‌شود که به زعم کاسیرر این فرم‌ها تنها به الگوها و مسیرهای عقلانی محدود نیستند و شناخت‌شناسی عمومی رایج (عقلگرا)، با فرم و محدودیت‌های سنتی‌اش، الگوی روش‌شناسی کاملی برای علوم انسانی ارائه نخواهد داد؛ لذا می‌بایست مباحث شناخت‌شناسی دامنه‌ای وسیع‌تر پیدا کند، و به جای کنکاش صرف در قضایای عمومی شناخت علمی از جهان، می‌بایست فرم‌های گوناگون «فهم انسانی» از پیرامونش معرفی و از یکدیگر متمایز گردند. تنها هنگامی که چنین ریخت‌شناسی‌ای از ذهنیت انسانی، لااقل در خطوط کلی آن ارائه گردد، می‌توان امید داشت که به رهیافت روش‌شناسی قابل اعتمادتر، جامع‌تر و واضح‌تری برای هر یک از علوم انسانی دست یافته‌ایم (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱ و ۲). وظیفه فلسفه نظام‌مند از منظر کاسیرر این است که از نظریه شناخت (به شکل کانتی) بسیار فراتر رود و تصور جهان را از یکسونگری علوم طبیعی رها سازد و کل فرم‌های نمادین شناخت انسانی را ادراک نماید. وی این شناخت تجربی و در عین حال نمادین را در چهار فرم تجربی «زبان»، «اسطوره»، «هنر» و «علم» جستجو می‌کند (ساداتی، پیروای ونک، ۱۳۹۴: ۱۳۲). به بیان ساده‌تر، کاسیرر تلاش می‌کند تا الگوی شناختی اندیشه انسانی را به دیگر فرم‌های نمادین تجربه، یعنی به زبان، هنر و اسطوره تعمیم دهد (عسکری‌الموتی، ۱۳۹۲: ۳) و بر همین اساس، بخش اعظمی از عمر پرمایه کاسیرر به معرفی اصول، قوانین و ویژگی‌های این فرم‌های متفاوت شناخت سپری شد و یکی از مهمترین این شناخت‌ها فرم اسطوره یا «آگاهی اسطوره‌ای» (Mythical knowledge) بود. انسان پیش از آن که به منطق تعلقی و علمی امروزی دست یافته باشد، دوره‌ای طولانی از حیات خویش را با معرفتی دیگر سرکرده است که این نوع دیگر شناخت «غیرتعلقی» را کاسیرر تحت عنوان «آگاهی اسطوره‌ای» معرفی می‌کند. به عقیده وی شناخت فلسفی و عقلانی بشر برای دست‌یافتن به جایگاه امروزی، دوره‌ای طولانی را در این فرم از آگاهی سپری کرده است و زمانی دراز پیش از آن که هستی پیرامونی بشر، به منزله کلیت اشیای تجربی با خواص پیچیده علمی بر وی آشکار گردد، به صورت مجموعه‌ای از قدرت‌های اسطوره‌ای و تأثیرات جادویی متجلی می‌شد (کاسیرر، ۱۳۹۰: الف: ۴۷). انسان در مسیر حیاتی خویش و در فرآیند شکل‌گیری اساطیر با اشیاء و پدیده‌ها مواجه نمی‌شود، بلکه با قدرت‌هایی که در درون آگاهی وی سر بر کشیده‌اند و او را بر می‌انگیزند رو به

روست. و این قدرت شناختی، به گروه خاصی از اشیاء، پدیده‌ها و رویدادها محدود نمی‌گردد، بلکه کل هستی را در بر می‌گیرد (کاسیرر، ۱۳۹۰ الف: ۶۷). کاسیرر اسطوره را به - عنوان غیرتعلقی‌ترین فرم شناختی انسان در مسیر حیات خویش، به ما عرضه می‌دارد که در بیشتر وجوه آن، تضادهایی آشکار با اصول، قوانین و ویژگی‌های شناخت علمی بشر امروز قابل شناسایی است؛ براین مبنای اسطوره از دیدگاه کاسیرر یک مسئله فلسفی است (ضمیران، ۱۳۷۹: ۸۱).

ادراکات و جهان شکل‌یافته در اساطیر، محتواها و ویژگی‌هایی دارد که فهم و پذیرش آنها با معیارهای دانش علمی و تجربی امروز چندان آسان نیست. لذا این محتوا و ویژگی‌ها را می‌بایست در چارچوب دستگاه‌شناختی آگاهی اسطوره‌ای مورد واکاوی قرار داد (مقنی - پور، رحمانی، ۱۳۹۸: ۵۴) و این همان موضوعی است که به عقیده کاسیرر، شلینگ (Friedrich Wilhelm Joseph von Schelling) هم بر آن تاکید داشته است:

.... اسطوره نیز مانند علم و اخلاق و هنر، جهانی مستقل و خودبسامان می‌شود که واقعیت و اعتبار آن را نمی‌بایست با معیارهای خارج از قلمرو خودش سنجید، بلکه می‌بایست آنها را طبق قوانین درونی و ساختاری خود اسطوره درک کرد. هر تلاشی در این جهت که جهان اسطوره را به منزله جهانی تبیین کند که واسطه جهان دیگری است، یا لباس و پوششی بر امر دیگری است، یکبار و برای همیشه مردود اعلام می‌شود (شلینگ به نقل از کاسیرر، ۱۳۹۰ ب: ۶).

کاسیرر در معرفی این شکل از آگاهی انسانی، ویژگی‌ها و محتواهایی را به ما معرفی می‌کند که آگاهی اسطوره‌ای در چارچوبه این ویژگی‌ها، شناخت و ادراکات انسانی را شکل و جهت می‌بخشد. مفهوم «علیت» و رابطه علی میان امور، اشیاء و پدیده‌ها، یکی از مهم‌ترین این شکل‌های ادراکی است، به طوری که شناخت اسطوره‌ای، ویژگی‌ها و مختصات متفاوتی را نسبت به آنچه که در آگاهی عقلانی و علمی از این مفهوم برداشت می‌شود، ارائه می‌دهد. «علیت» از آن دست مفاهیمی است که پیشینه‌ای دراز دامن در فلسفه و شناخت انسانی دارد، به طوری که شاید بتوان گفت نخستین مفهومی که انسان در مواجهه با پدیده‌ها به آن پرداخت، همین مفهوم است. هدف این مقاله، معرفی انواع روابط علیتی در غیرتعلقی‌ترین شکل شناختی انسان است و بر این اساس به منظور فهم کامل‌تر و عمیق‌تر این روابط علی، آنها را در بستر مبانی و قوانین بنیادین آگاهی اسطوره‌ای و دیگر آبخورهای آگاهی‌دهنده در این فرم شناختی معرفی می‌نمایم.

۲. علیت از دیدگاه علمی

در اندیشه و جهان بینی علمی، عبور از جهان تأثرات حسی بی واسطه به جهان شهودی با واسطه و دستیابی به جهان بازنمایی فضایی، منوط به این امر است که در سیلان تأثرات حسی آشفته، نامتمایز و نامشخص، نسبت های ثابتی کشف گردد که در این تأثرات حسی همواره برقرارند و تکرار می شوند. بارها به اثبات رسیده است که امور ثابت و پایدار تجربه ما، در واقع فقط به طور نسبی چنین بوده اند و خود باید به امور یا «علل» ثابت تر و پایدارتری اتکا یابند؛ لذا در شناخت علمی و عقلانی هرگونه ادراکی از شی ای خاص، مستلزم عمل سنجش و ارزیابی است (جعفری، ۱۳۸۸: ۴۵). در اندیشه علمی، امر جزئی در ارتباطش با مفهوم «قانون علمی» ادراک می گردد. البته در اینجا واقعیت خاص یا امر جزئی (پدیدار) موجودیت دارد، اما آنچه وجودش را تضمین کرده و اعتبار می بخشد، حضور آن به عنوان بخش یا موردی از یک قانون عام علمی است. آگاهی علمی می کوشد که عناصر ادراکی بشر را تجزیه و متعین سازد؛ زیرا تا هنگامی که این عناصر متعین نشده باشند، فاقد فصل ممیزی هستند که بتوان به مدد آن اشیاء، پدیده ها و امور مختلف را از یکدیگر جدا و منفک سازیم (Cassirer, 1957, 200-203). بر این مبنا انسان از همان آغاز حیات، صرفاً با مشاهده و ادراک بی واسطه پدیده ها قانع نمی شد و خواهان دانستن چرایی و علت پدیده ها و امور بود و کنجکاو بود تا به منشأ هر چیز پی ببرد؛ لذا مفهوم «علیت» در تاریخ اندیشه های فلسفی، فراز و نشیب های زیادی را پیموده است؛ به ویژه در دوران مدرن که همزمان در فلسفه و دانش هایی مانند فیزیک برداشت های جدیدی از آن ارائه شد و برخی از فیلسوفان و فیزیک دانان به تشکیک در این مفهوم روی آوردند و حتی برخی تا مرز نفی آن حرکت کردند (سارتن، ۱۳۷۶). به زبانی ساده، رابطه ضروری بین پدیده ای (علت) و پدیده دیگر (معلول) را «علیت» گویند، که پدیده دوم پیامد (نتیجه) مستقیم پدیده نخست است. هنگامی که پدیده ای موجب می شود که پدیده دیگری بوجود آید، گفته می شود بین این دو پدیده رابطه علت - معلولی وجود دارد. در رهیافت های فلسفی کلاسیک و عقل گرا، این رابطه امکان می دهد که با به وجود آمدن پدیده نخست (علت)، با قاطعیت بگوییم که پدیده دوم (معلول) نیز رخ خواهد داد (سارتن، ۱۳۷۶). علیت در تفکر کلاسیک یونان باستان، براساس اصل ضرورت بین علت و معلول است^۱. در این فلسفه، علت هر چه باشد، باید خودش محصول تغییر دیگری باشد و زنجیره علت ها به همین ترتیب در زمان به عقب بازگردد^۲. ارسطو در هر شیء یا پدیده ای چهار نوع علت تشخیص داده است که به ترتیب

عبارتند از: علت مادی، علت صوری، علت فاعلی و بالاخره علت غایی. به عنوان مثال در خصوص یک مجسمه، علت مادی مجسمه، سنگی است که آن شیء از آن ساخته می‌شود، علت صوری، شکل و ظاهر مجسمه است، علت فاعلی، برخورد قلم مجسمه‌ساز با سنگ است و بالاخره علت غایی آن، هدف نهایی مجسمه است که مجسمه‌ساز در نظر دارد و آن امر هنری است (ضمیران، ۱۳۸۹: ۷۸).

از دیدگاه علمی نمی‌توان هر نوع رابطه بین دو شیء یا دو پدیده را به راحتی رابطه علیت نامید، بلکه رابطه علت - معلولی دارای ویژگی‌ها و پیش‌فرض‌هایی است، که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

الف - تقدم علت بر معلول (Causal precedence)؛ بدین معنا که علت از نظر زمانی باید مقدم بر معلول خود باشد، یا دست کم همزمان با آن به وقوع پیوندد، در غیر این صورت نمی‌توان رابطه بین دو پدیده را رابطه علت - معلولی خواند^۳ (محسنی، ۱۳۷۲).

ب - رابطه ضروری (Necessary connection)؛ بین علت و معلول، همواره رابطه‌ای ضروری برقرار است؛ بدین معنی که هر جا علت به وجود بیاید، معلول آن نیز به وجود خواهد آمد^۴.

ج - نزدیکی و مجاورت (Contiguity of cause and effect)؛ بدین معنا که علت و معلول باید از نظر زمانی و مکانی به هم مرتبط و در یک فضای مجاورتی عقلایی باشند (محسنی، ۱۳۷۲).

د - شرط «لازم» و «کافی» (Necessaer and Sufficient Condition)؛ شرط لازم برای وقوع معلول، لازم است. به عبارت دیگر، هر جا که معلول وجود داشته باشد، لزوماً علت آن نیز وجود دارد اما این بدان معنا نیست که هر جا علت باشد، لزوماً معلول هم هست. زیرا اگر چه این شرط لازمه وجود معلول است، اما به تنهایی کافی نیست. در اینجا شرط کافی؛ عبارتست از این که برای وقوع معلول، وجود این علت کافی است. بدین معنا که هر جا علت وجود داشته باشد، معلول نیز وجود خواهد داشت. اما نمی‌توانیم مطمئن شویم که وجود معلول نیز مبین وجود علت است^۵ (گیلیس، ۱۳۸۱).

۳. علّیت در آگاهی غیرتعلقی

به نظر می‌رسد ابزارها، ویژگی‌ها و محتواهای این تفکر شناختی علمی که انتزاعی، تحلیلی و شکافنده بوده و سعی در بیرون کشیدن عاملی ویژه، به نام «علت» در مجموعه‌های ادراکی پیچیده دارد، در آگاهی غیرعقلانی اسطوره‌ای نمی‌گنجد. بنا به نظر کاسیرر اسطوره فاقد اراده برای فهم پدیده‌ها از طریق محصور نمودن منطقی آنها و تبیین‌شان به کمک مجموعه‌ای از علت و معلول‌های علمی است.

آنجا که ادراک حسی [اسطوره‌ای] فقط خود را به این موضوع قانع می‌کند که «چه» محتوایاتی را درک کرده است، اندیشه علمی این «چه» را «به این علت» تبدیل می‌کند و به جای توده اشیاء در فضا و یا توالی محتویات آن در زمان، زنجیره‌ای ایدآل از وابستگی معلول به علت را قرار می‌دهد (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۸۴)

و آنجا که معرفت احساسی و عاطفی اسطوره‌ای، فقط همبودی مسالمت‌آمیزی از پدیدارها یا توده‌ای از اشیاء را می‌بیند، اندیشه سیستماتیک علمی، کلافی پیچیده از «شرایط» را فهم می‌کند که در آن هر محتوای ویژه‌ای، جایگاه خاص خود دارد. کاسیرر حضور و وجود رابطه علی را در شناخت غیرتعلقی اسطوره‌ای قطعی می‌داند و سه شکل علّیت اسطوره‌ای، تجسم اسطوره‌ای و تفکیک اسطوره‌ای را مهمترین و مشهودترین ادراکات این فرم شناختی می‌داند، که در اندیشه‌ها، روایات و باورهای اساطیری به وفور ظاهر می‌گردند. البته علّیت، تجسم و تفکیک، در هر فرم شناختی انسانی حضور دارد؛ اما تمایز مختصات و ویژگی‌های این ادراکات است که محصولات اندیشه‌ای و آگاهی‌دهنده متفاوتی را عرضه می‌دارد. به منظور تفهیم مفهوم علّیت در فرم غیرتعلقی شناخت اسطوره‌ای، آگاهی از آبخورهای شکل‌دهنده این فرم از اندیشه می‌تواند بسیار راهگشا و مفید باشد؛ لذا در ادامه به معرفی این منابع هستی‌بخش آگاهی اسطوره‌ای که به ترتیب عبارتند از هسته مرکزی و تقابل بنیادین اسطوره‌ای، قوانین ثابت و بنیادین، واسطه‌های ادراکی و مقولات ویژه اسطوره‌ای، می‌پردازیم و تاثیر هر یک از آنها را در شکل‌بخشی نوع خاص مفهوم علّیت و رابطه علی را در این آگاهی غیرتعلقی، آشکار می‌سازیم.

۴. «علیت» و تقابل بنیادین و مرکزی در فرم غیرتعلقی شناخت

بر تمامی محتویات و ویژگی‌های فرم غیرتعلقی شناخت، یک اصل کلی حاکم است که نوع و منشاء آن با اصول کلی آگاهی عقلانی و علمی تفاوت اساسی دارد (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۴۰ و ۱۴۱)؛ در این فرم شناختی، طنین ارزش اسطوره‌ای واحدی وجود دارد که بیانش را در میان امر «مقدس» (Holy) و «نامقدس» (Unholy) می‌یابد (موقن، ۱۳۸۹: ۱۶۷)؛ این لحن بنیادی (مقدس و نامقدس) بر همه محتویات آگاهی اسطوره‌ای شامل: قوانین، واسطه‌ها، مقوله‌ها و ادراکات خاص آن (از جمله علیت اسطوره‌ای)، حکمفرماست و از طریق همین تعیین دوگانه و ارزشی است که تمامی واقعیت و همه رویدادها به تدریج در شبکه‌ای از ظریف‌ترین روابط اسطوره‌ای درهم تنیده می‌شوند. در واکاوی علل ظهور بسیاری از پدیده‌ها و امور در تجلی‌های اسطوره‌ای و تغییر و تحولات حادث شده در آنها، نقش و حضور این تقابل بنیادین و ارزشی قابل پی‌گیری است. تغییر و تحول از یک وضعیت غیرمقدس به وضعیتی مقدس انگیزه بسیاری از افعال و حرکت‌ها در شناخت اسطوره‌ای می‌باشد و خود مبنایی برای شکل‌گیری بسیاری از روایات اساطیری. لذا این تقابل بنیادین و ارزشی، نه شکل و گونه‌ای از روابط علی که یکی از مهم‌ترین و پایدارترین انگیزه‌های شکل‌بخشی روابط علی در آگاهی اسطوره‌ای است. و به انحای مختلف بر ماهیت و عملکرد دیگر محتواهای فرم شناخت اسطوره‌ای نیز سایه می‌افکند.

۵. «علیت» و قوانین حاکم بر فرم غیرتعلقی شناخت:

«قوانین اسطوره‌ای» درونی‌ترین لایه‌های محتوایی آگاهی اسطوره‌ای را شکل می‌دهند؛ این قوانین را می‌توان بعد از تقابل ارزشی و مرکزی مقدس و نامقدس، به عنوان مبنایی‌ترین و ثابت‌ترین اجزای وجودی این شکل از شناخت غیرتعلقی برشمرد که «علیت» اسطوره‌ای نیز به نوعی متاثر از آنها است. گستره نفوذی آنها در تمامی جهان شکل یافته از آگاهی اسطوره‌ای مشهود است. این قوانین سه‌گانه اسطوره‌ای عبارتند از: «یگانگی و همسانی جزء با کل»، «یگانگی و همسانی دال با مدلول» و «یگانگی و همسانی اجزای یک رابطه». فرم غیرتعلقی شناخت انسانی فاقد آن طیف‌های معنایی و متعین‌کننده است که شناخت تئوریک و علمی در مفهوم خود از ابژه خلق و ادراک می‌کند و بر پایه آن قلمروهای مختلف پدیده‌ها، اشیاء و امور را از یکدیگر منفک و متمایز کرده و میان جهان حقیقت و

جهان نمود، خط متمایزی رسم کرده است؛ اسطوره کاملاً در حضور بی‌واسطهٔ اُبژه به سر می‌برد. با نگاهی به آثار شکل‌یافته بر مبنای این فرم شناختی (به عنوان نمونه در روایات اساطیری اقوام گذشته) درمی‌یابیم که این آگاهی «...از تمایزاتی که در نظر اندیشهٔ تجربی—علمی وجودشان ضرورت مطلق دارد، چیزی نمی‌داند؛ به عنوان نمونه آگاهی اسطوره‌ای فاقد خط ممیزی میان تصور و واقعیت است» (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۸۷). «کُل» به عنوان یک تجمیع و ترکیب در اندیشهٔ علمی، همواره از جزءهایی حاصل می‌شود؛ اما رابطهٔ خاصی که اسطوره بین کُل یک شیء مادی با اجزای آن قائل است با دیدگاهِ عقلی و علمی که بر اساس آن کُل ناشی از اجزایش است، کاملاً متفاوت است. بر مبنای یک قانون بنیادین در شناخت اسطوره‌ای، هیچ تمایز و تفاوتی میان کُل با اجزایش وجود نداشته و جزء، بی‌واسطه، همان کُل است (عسگری، قاسمی، ۱۳۹۰: ۱۹۴)؛ شناخت غیرتعلقی نمی‌تواند آن خط مُقسمی را در اختیار داشته باشد که میان کُل و جزء تمایز ایجاد می‌کند؛ در اینجا سرنوشت همهٔ آنها گویی به هم گره خورده است؛ یعنی سرنوشت جزء، همان سرنوشت کُل است (قاسمی، ۱۳۸۷: ۴۳). به بیان دیگر «علت» سرنوشت کُل، سرنوشت جزء می‌باشد. لذا برای اندیشهٔ اسطوره‌ای اهمیت هر جزء از پیکرهٔ انسانی (دست، پا، ناخن، مو و...) به اندازهٔ اهمیت کُل یک انسان بوده و تمایزی میان کُل و جزء صورت نمی‌گیرد، هر خطری که جزء را (حتی به صورت منفصل) تهدید کند، «علتی» مهم و کاملاً موجه، برای مورد تهدید قرار گرفتن کُل شخص می‌باشد. بر همین پایه است که در این شکل شناختی، برجای گذاشتن ته‌ماندهٔ غذا و استخوان‌های گوشتی که خورده شده است، خطرات عظیمی دربردارد، زیرا هر اتفاقی که بر اثر جادوی دشمن برای ته ماندهٔ غذا روی دهد بر غذایی که جذب بدن شده و بر شخصی که آن را خورده نیز روی خواهد داد (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۱۰).

«یگانگی و همسانی دال و مدلول»، از دیگر قوانین بنیادین در شناخت اسطوره‌ای است؛ در جهان شکل‌یافته برمبنای این شکل معرفتی، شیء با «نام»، «نشانه» یا «تصویر» آن از یکدیگر نامتمایزند و وحدتی جوهری با یکدیگر دارند. در این جهان، تمایزی میان «دال» (Signifier) و «مدلول» (Signified) وجود ندارد و این مسئله چیزی است که به عقیدهٔ کاسیرر در دیگر قلمروهای بیان سمبلیک مانند زبان و هنر نیز تا حد زیادی وجود دارد (سلوکوور، ۱۳۷۴: ۳۹)، به عنوان نمونه در شکل‌های آغازین هنر، میان تصویر و شیء تمایزی وجود نداشت (نقاشی غارها) (Cassirer, 1955). در مجموع عدم تمایز میان دال و

مدلول در آگاهی اسطوره‌ای در فرآیندهای نام‌گذاری، تصویرگری و اجرای مناسک بیشتر نمایان گشته است و در این میان مشهودترین روابط علی اسطوره‌ای در نوع ویژه رابطه تصویر و شیء آشکار می‌گردد. بر این مبنا در این شناخت غیرتعقلی، تصویر یک شخص یا شیء را نیز مانند نامشان، با خود شخص یا خود شیء همسان و یگانه می‌انگارد و تصویر نیز همانند واژه، دارای نیرویی واقعی است. بنابراین هر چه بر سر تصویر شخص بیاید، «علتی» است که می‌تواند، خود شخص را نیز متأثر کند.

جادوی تصویر و جادوی شیء هیچ‌گاه از یکدیگر متمایز نیستند. ابزار (علی) برای جادو کردن یک شخصی همان قدر می‌تواند تصویر آن شخص باشد که جزئی از بدن او مانند موها و ناخن‌ها، اگر سوزن‌هایی را در تصویر دشمن فرو بریم یا تصویر او را مورد اصابت تیری قرار دهیم، خود او نیز بی‌درنگ مورد اصابت قرار خواهد گرفت (کاسیرر، ۱۳۹۰، ب: ۱۱۷).

در شناخت اسطوره‌ای، وقتی که انسان، شیء یا پدیده‌ای در فرآیند یک رابطه قرار می‌گیرد، همسانی و یگانگی جوهری میان تمامی اجزای رابطه پدید می‌آید و تمامی آنها از جوهره و ویژگی‌هایی یکسان برخوردار می‌شوند؛ این قانون بنیادین، بیشترین تأثیرات خود را در ادراکات علیتی غیرتعقلی نشان می‌دهد. روابطی که اسطوره میان عناصر وضع می‌کند به گونه‌ای است که بین عناصر نه تنها رابطه ایده‌آل دوسویه‌ای برقرار می‌شود، بلکه تمامی اجزای یک رابطه به طور مثبت با یکدیگر هم‌هویت می‌گردند و همه آنها یک چیز می‌شوند.

اشیایی که به معنای اسطوره‌ای با یکدیگر تماس حاصل می‌کنند، خواه این تماس مجاورت فضایی یا توالی زمانی باشد، خواه مشابهتی دور باشد و خواه عضویت در یک طبقه و نوع باشد، آنها دیگر اشیایی متعدد و متکثر نیستند، بلکه از دیدگاه اسطوره، وحدتی جوهری دارند (Cassirer, 1955: 148).

روابطی که اسطوره میان اشیاء وضع می‌کند، روابط عقلانی و منطقی نیستند که وقتی میان اشیاء قرار گرفتند آنها را از یکدیگر متمایز کند و یا به یکدیگر مرتبط نمایند، بلکه برعکس، روابط اسطوره‌ای نوعی چسبانند که می‌توانند ناجورترین عناصر را به هم بچسبانند (کاسیرر، ۱۳۹۰، ب: ۱۲۶). در این شکل شناختی، حضور در یک رابطه، «علتی» مهم برای هم‌هویت شدن و یگانگی اجزای آن رابطه است.

۶. «علیت» و واسطه‌های ادراکی در فرم غیرتعلقی شناخت

واسطه‌های ادراکی در شناخت اسطوره‌ای شاخص‌ترین ابزارهای شناختی می‌باشند که جهان اشیاء و پدیده‌ها به واسطه آنها فهم می‌گردد. البته این واسطه‌ها که شامل «فضا»، «زمان» و «عدد» می‌باشند در هر فرمی از شناخت انسانی حضور دارند، اما ویژگی و قدرت آنها در آگاهی‌های مختلف، متفاوت است. به عنوان مثال در فرم تعلقی و علمی شناخت، فضا، زمان و عدد واسطه‌های منطقی هستند که از طریق آنها انبوه‌های نابسامان و آشفته از ادراکات حسی به تدریج در یک سیستم تجربه، سامان می‌یابند. به بیان دیگر، در شناخت علمی، نمایش انتظام موجود در مجاورت مکانی اشیاء و نمایاندن نظم موجود در توالی زمانی وقوع پدیده‌ها و نمایش انتظام پایدار کمی و عددی صور حاکم بر هستی، محصول عملکرد این واسطه‌ها می‌باشند. لذا فضا، زمان و عدد در شناخت علمی صرفاً اصول محض شناخت ریاضی هستند که برای تمامی شناخت تجربی و علمی، میانجی واقع می‌شوند (قاسمی، ۱۳۸۷: ۳۹). اما در فرم غیرتعلقی شناخت، این سه واسطه ادراکی، خصوصیات و کارکردهای متفاوت داشته که کاملاً وابسته و متأثر از نفوذ قوانین بنیادین اسطوره‌ای می‌باشند. همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شد، شناخت غیرتعلقی اسطوره‌ای به مانند فرم علمی شناخت، به منظور تبیین امور متغیر و به یافتن امور ثابت بنیادی نمی‌پردازد؛ از سوی دیگر این آگاهی اسطوره‌ای به قالب‌بندی مفاهیم «فضا» و «زمان» از طریق ثبات بخشیدن به پدیده‌های متغیر حسی دست نمی‌یابد، بلکه تقابل مرکزی بنیادین «مقدس» و «نامقدس»، که اصل بنیادین این فرم شناختی است، در مورد ادراکات فضایی و زمانی نیز به کار می‌رود. «این لحن بنیادی و ارزشمدارانه بر همه تقسیم‌بندی‌های ویژه و ترکیب‌های خاصی که درون فضا و زمان، به منزله یک کُل، صورت می‌دهد، حاکم است» (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۵۰) یعنی فضا و زمان و عدد نقشی میانجی‌گرانه را برای معنوی کردن قلمروی شناختی اسطوره بر عهده دارند. بر همین مبنا از دیدگاه اسطوره‌ای خصلت «فداست» بیش از همه در مکان‌های مقدس، روزهای مقدس و فصل‌های مقدس و نهایتاً اعداد مقدس تجلی می‌یابد (Cassirer, 1955).

در فضای اسطوره‌ای هر وضعیتی و هر جهتی از فضا، گویی لحن خاصی از مقدس و نامقدس را با خود همراه دارد و چون بر پایه قوانین شناخت غیرتعلقی، ویژگی و لحن کُل در تک‌تک اجزایش نیز پایدار می‌ماند و بر اثر تقسیم و تفکیک از میان نمی‌رود، هر قدر یک کُل فضایی را به اجزایش تقسیم کنیم، باز «هر صفتی که به گستره مقدس یا نامقدس

فضای خاصی تعلق داشته باشد، بی‌درنگ به محتوای اشیایی که در آن محل قرار دارند نیز منتقل می‌شود» (کاسیرر، ۱۳۹۰: ب: ۱۵۰ و ۱۵۱). نخستین تمایز فضایی در فرم غیرتعلقی شناخت، تمایز میان دو قلمرو از وجود است: یکی قلمرو معمولی که در دسترس عموم است و دیگری محوطه مقدس که از محیط پیرامون خود متمایز شده و اطرافش را حصار کشیده‌اند، که در برابر قلمرو نامقدس محافظت شود (مقنی پور و رحمانی، ۱۳۹۸: ۵۶). این تمایز ارزشی متمایل به این است که به صورت تصویری درآید که از لحاظ فضایی متمایز و جدا شده است و هستی وجودی ویژه خود را شکل می‌دهد؛ یعنی تبدیل به مکانی می‌شود که از پیرامون خود جدا شده و حدود و ثغور ثابتی پیدا کرده است و درمیان آن مصور گشته است. ورود و خروج به این مکان طبق قواعدی خاص صورت می‌گیرد و گذر از این قلمرو اسطوره‌ای به قلمروهای دیگر، مستلزم اجرای مناسک «گذر» است (مقنی پور و رحمانی، ۱۳۹۸: ۵۶ و ۵۷). این مناسک و شعائر را نه فقط به هنگام رفتن از یک شهر به شهر دیگر و از یک اقلیم به اقلیم دیگر باید انجام داد، بلکه در گذر از یک مرحله زندگی به مرحله دیگر آن نیز مناسک خاصی را باید اجرا نمود (سلوکور، ۱۳۷۴)؛ زیرا در فرم غیرتعلقی شناخت، معنای مفهوم «زمان» تنها از طریق تمایز مراحلش به دست می‌آید؛ «حس مراحل» در همه وقایع حیات و به ویژه آنهایی که به گذر و انتقال از یک سن به سن دیگر یا از یک موقعیت اجتماعی به موقعیت اجتماعی دیگر ارتباط می‌یابند، حس می‌گردد؛ بر این اساس، اجرای دقیق برخی از مناسک، «علتی» برای تضمین گذار سالم انسان از این مراحل حیاتی است؛ زایش و مرگ، بارداری و مادر شدن، به بلوغ رسیدن و ازدواج کردن همه با مناسک خاص گذر و تشریف مشخص و تضمین می‌شوند. لذا برای آگاهی اسطوره‌ای، زمان کمی و انتزاعی و زمانی که دائم به پیش رود و طبق قاعده‌ای مشخص تکرار گردد و توالی داشته باشد، موجودیتی ندارد، برای این فرم شناخت غیرتعلقی، تنها شکل‌های زمانی با محتوایی خاص، موجودیت دارد؛

... اعمال مقدس خاص با دقت زیاد به زمان‌های خاص و فصل‌های خاصی اختصاص می‌یابند و اگر این اعمال مقدس به موقع به جای آورده نشوند، همه نیروی تقدسشان را از دست می‌دهند؛ از نظر آگاهی اسطوره‌ای، فواصل زمانی، محتوای غلیظی دارد که این محتوا موجب می‌شود که آنها یا مشابه یا نامشابه، نظیر هم یا متفاوت با یکدیگر، یار هم یا دشمن هم باشند (کاسیرر، ۱۳۹۰: ب: ۱۸۵).

در این فرم شناختی، به یک هستی نامقدس این فرصت داده می‌شود که تا با مجاورت و هم‌نشینی با هستی‌های مقدس، موقعیت خود را دگرگون کرده و خود به هستی‌ای مقدس تحول یابد؛ یعنی این مجاورت، «علتی» برای تحول است؛ زیرا که در اندیشه اسطوره‌ای، مواردی مانند همزمانی رویدادها و مجاورت فضایی و تماس آنها، میان‌شان ارتباطی علی ایجاد می‌کند (موسوی، ۱۳۸۴: ۶۹). بر این مبنا است که، حیوان خاصی که در فصلی خاص دیده می‌شود، علتی برای موجودیت و شکل‌یابی آن فصل به حساب می‌آید. از سوی دیگر در شناخت غیرتعلقی اسطوره‌ای با قرار دادن محتوای خاصی در گذشته دور، یعنی با نهادنش در اعماق گذشته، نه فقط آن را «مقدس» می‌کند، بلکه هستی و موجودیت آن محتوا را نیز توجیه‌پذیر می‌سازد (جعفری، ۱۳۸۸، ۴۳). به نظر می‌رسد این آگاهی نوعی «تقدیر» محتوم و مشخص شده در زمان‌های آغازین را برای شخصیت‌ها، امور و پدیده‌ها معتبر می‌داند و در صدد بر می‌آید تا «علت» وجودی رویدادها را با ارجاع آنها به گذشته توجیه کند، زیرا در این آگاهی، وجود گذشته، دیگر چرایی به دنبال ندارد، «گذشته، چرایی چیزهاست» (Cassirer, 1944: 117).

مفهوم «عدد» در کنار فضا و زمان، سومین واسطه ادراکی شاخصی است که بر ساختار غیرتعلقی شناخت انسانی نیز حاکم است. در فرآیند شناخت علمی، عدد، حلقه رابط مهمی است که می‌تواند در مورد گوناگون‌ترین و نامتشابه‌ترین محتویات به کار رود و از این طریق آنها را به وحدتی مفهومی برساند. قدرت منطقی عدد در همین به هم پیوستن و گسستن روابط و ثبات بخشیدن به حدود و ثغور و نسبت‌های نهفته است؛ در نگرش علمی - تجربی، اعداد، هیچ‌گونه اختلاف بنیادینی با یکدیگر ندارند و اختلاف و تمایزشان تنها در وضع هر یک از آنها در دستگاه اعداد است (مقنی‌پور، رحمانی، ۱۳۹۸: ۵۷). اما در قلمروی شناخت غیرتعلقی، اعداد به گونه‌ای دیگر پدیدار می‌شوند، مهم‌ترین این تمایز، سرشت «کیفی» اعداد در این فرم شناختی است؛ در اینجا هر عددی، «ذات خود» و «سرشت فردی» و «قدرت خاص خویش» را داراست و می‌تواند ذات و نیروی خود را به هر چیزی که زیر-دستش قرار گیرد نیز منتقل کند (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۲۲۸ - ۲۳۰). در حالی که در تفکر علمی، عدد، ابزار سترگ تبیین علمی است، در فرم غیرتعلقی شناخت، عدد به منزله «علت» و وسیله انتقال مدلول دینی به کار می‌رود؛ یعنی در اینجا، «عدد، واسطه‌ای برای معنوی و روحانی کردن است» (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۲۳۰). برطبق قوانین اسطوره‌ای، هر چیز که به نوعی با عدد مرتبط شود و هر پدیده و امری که در خودش، شکل و قدرت «عدد» خاصی

را نمایان سازد، وجودش برای این فرم شناختی، وجودی معمولی و علی السویه نیست، بلکه به خاطر ارتباطش با این عدد خاص، مدلول کاملاً تازه و همسان با آن عدد پیدا خواهد کرد (قاسمی، ۱۳۸۷: ۴۰)

۷. «علیت» و مقوله‌های ویژه فرم غیرتعلقی شناخت

به طور کلی، هم شناخت غیرتعلقی اسطوره‌ای و هم شناخت علمی با هدف وحدت بخشیدن به هستی‌های پیرامونی و سامان‌دادن به محتویات آشفته محسوسات، شیوه‌های ترکیبی همانندی را به کار می‌برند. این شیوه‌های ترکیبی، شکل‌های کلی ادراک شهودی و ادراک مفهومی‌اند که محصول آنها، وحدتی آگاهی‌بخش می‌باشد؛ در این میان فرم غیرتعلقی شناخت برای نیل به این هدف، از مجراهای خاصی که سرشت ذهنی و قوانین بنیادینش تجویز می‌کند، عبور می‌نماید. برای فهم کامل‌تر این سرشت متفاوت و خاص، فهم تصویری که این فرم شناختی از مقوله‌های «کمیت» (Quantity)، «کیفیت» (Quality) و «تشابه» (Similarity) ارائه می‌دهد، ضروری است. مقوله‌هایی که در نگاه نخست در شناخت تعلقی و علمی نیز حضور و نقشی پررنگ در ادراکات انسانی ایفا می‌کنند؛ اما در فرم غیرتعلقی شناخت، تابع محضی از قوانین اسطوره‌ای هستند. بر این مبنا «کمیت» اسطوره‌ای، کمیّتی عددی نیست، بلکه مقوله‌ای کاملاً ارزشی بوده که تابع قانون یگانگی و همسانی جزء با کل است؛ یعنی هر جزئی از یک کل، هر چقدر هم ناچیز، همان کل است. همچنین در این مفهوم به طور بی‌واسطه، طنین تقابل مرکزی و بنیادین آگاهی اسطوره‌ای نیز دریافت می‌گردد، بر این اساس، قلمرویی کم اما مقدس، برابر یا برتر از قلمروهای بسیار نامقدس بوده و یک شخص مقدس فراتر از هزاران هزار شخص عادی (نامقدس) تصور می‌گردد؛ بر همین اساس است که در این فرم شناختی «اراده‌ای برتر و آزاد یک شخص» می‌تواند «علتی» برای «معلول»‌های بسیار باشد و این اراده «برتر» به عنوان نوعی علیّت در اندیشه اسطوره‌ای، خود نیازی به تبیین ندارد و پذیرای تبیین بیشتری نیست (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۰۶).

در شناخت علمی و تجربی، «...خاصیت یا کیفیت ویژه یک جسم، چیزی هست کاملاً حادث که بر اثر تحلیل علی که به مجموعه‌ای از شرایط و روابط و نسبت‌ها تجزیه می‌گردد» (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۳۱). اما تا زمانی که این شکل از تحلیل منطقی رشد نکرده باشد، «شیء» و «خاصیت» آن نمی‌توانند کاملاً از یکدیگر متمایز باشند. مقوله «کیفیت» در

فرم غیرتعلقی شناخت، مرتبط با «خاصیت» (Properties) شی‌ای نیست که جنبه‌ای از آن را توصیف نماید، بلکه «خاصیت»، کل شیء را بیان می‌کند و کل شیء در آن قرار دارد. از منظر شناخت اسطوره‌ای، واقعیت فقط بر یک سطح قرار دارد و فاقد عمق است، بنابراین جوهر و همین یک جوهر، خواص (کیفیت‌های) مختلفی ندارد (قاسمی، ۱۳۸۷: ۵۱). در این برداشت از کیفیت نیز طنین قوانین دستگاه شناختی غیرتعلقی، به ویژه قوانین «همسانی و یگانگی جزء با کل» و «همسانی و یگانگی دال با مدلول» به عینه مشاهده می‌گردد. همچنین در شناخت اسطوره‌ای، هر نوع شباهتی میان نموده‌های حسی اشیای مختلف یا میان نحوه عمل آنها، سرانجام با این فرض توضیح‌پذیر خواهد بود که «یک علت مادی» و فقط همان یک علت، به نوعی در اشیای مشابه هستی دارد و بر این اساس، هر گونه تشابهی که میان نموده‌های حسی اشیای مختلف وجود داشته باشد از منظر آگاهی اسطوره‌ای، مبنایی می‌شود برای اینکه این اشیاء را متعلق به جنس اسطوره‌ای واحدی بدانند؛ به دیگر سخن، اسطوره هر تشابه قابل درکی را بیان بی‌واسطه این‌همانی ذات آنها می‌داند. در اینجا، هرگاه چیزی مشابه چیز دیگری باشد، کل شیء نخست در شیء مشابه نیز وجود دارد. بعد از آشنایی با منابع و محتوای هستی‌بخش فرم شناخت غیرتعلقی و تاثیر هر یک از آنها در شکل‌بخشی نوع خاص مفهوم علیت و رابطه علی در آن، در ادامه به معرفی دو ویژگی متمایز از «نوع» و «کمیت» حضور «علیت» اسطوره‌ای می‌پردازیم.

۸. هستی جوهری «علیت» در فرم غیرتعلقی شناخت

در بینش شناختی غیرتعلقی، حتی وقتی توجه خود را به فرآیندها معطوف می‌دارد و نیز وقتی که درباره تکوین و منشا چیزی سخن می‌راند، این تکوین را با «جوهر مادی ملموسی» مرتبط می‌سازد. به نظر می‌رسد، اندیشه اسطوره‌ای فرایند عمل را فقط تغییری ساده از یک جوهر مادی منفرد به جوهر مادی منفرد دیگر ادراک می‌کند (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۱۲)؛ در حالی که گرایش حقیقی تفکر علمی - تحلیلی و انتقادی، معطوف به رهایی از این رهیافت جوهری است، اما خصلت شناخت اسطوره‌ای این است که به رغم روحانی و معنوی بودن موضوع‌ها و محتوایش، حتی برای امور ذهنی و معنوی جسمیت قائل می‌شود (عسکرالموتی، ۱۳۹۲: ۱۱). فرم غیرتعلقی شناخت انسانی، حتی پرسش مربوط به منشاءها را با فروکاستن مجموعه پیچیده نسبت‌ها و روابط به جوهر مادی‌ای که قبلاً وجود داشته، پاسخ می‌دهد و بر این اساس همه خواص مادی و صفات معنوی

سرانجام نوعی جسمیت پیدا می‌کنند. لذا در این فرم شناختی، تمایز میان یک روحانی، جنگجو و کشاورز فقط بر اساس این پندار فهم‌پذیر می‌شود که آنان از جوهرهای مادی متفاوتی شکل یافته‌اند. حتی جایی که به نظر می‌آید اندیشه‌ی اسطوره‌ای عملی را به تعدادی مراحل تقسیم کرده است، مراحل این عمل را به صورت کاملاً مادی و جوهری می‌بیند و هر صفتی از عمل را متناسب به کیفیت ماده‌ی خاصی می‌انگارد که از جسمی به جسم دیگر انتقال یافته است در این فرم از شناخت، صفات صرفاً معنوی و اخلاقی نیز با همین جوهر-های مادی، شناسایی و «قابل انتقال» می‌شوند. به بیان دیگر این اندیشه همه‌ی صفات و نیروها اعم از مادی و معنوی را به جوهرهای مادی خاصی متناسب می‌کند (کاسیرر، ۱۳۹۰: ب: ۱۱۶).

بر همین اساس است که مفهوم اسطوره‌ای «نیرو» متفاوت از مفهوم علمی آن است؛ در حالی که در اندیشه‌ی علمی، نیروی فیزیکی فقط اصطلاح فراگیری است برای برآیند عوامل علی و شرایط، که تنها در صورت ارتباط با یکدیگر، می‌توانند موثر واقع شوند؛ «نیروی اسطوره‌ای»، واقعیت جوهری مستقلی دارد و از همین رو می‌تواند از مکانی به مکان دیگر رود و از شخصی به شخص دیگری منتقل شود. (قاسمی، ۱۳۸۷: ۵۲). اسطوره هرگز نیرو را رابطه‌ای دینامیک یا بیان مجموعه‌ای از روابط علی نمی‌شناسد، بلکه همیشه آن را جوهری مادی می‌پندارد که در سراسر جهان توزیع شده است، اما به نظر می‌رسد که در بعضی اشخاص مقتدر مانند جادوگر و کاهن و رئیس قبیله و پهلوان تمرکز بیشتری یافته است و از این کُل جوهری، از این مخزن نیرو، تکه‌هایی می‌توانند جدا شوند و بر اثر تماس، به فرد دیگری انتقال یابند؛ لذا در این فرم شناختی، مرضی که انسان بدان دچار می‌شود، یک فرایند نیست که تحت شرایط کلی و شناخته شده‌ی تجربی در کالبد انسان عمل کند، بلکه نیروی دیوی است که شخص را تسخیر نموده است. آنجایی که شناخت عقلائی و علمی از «تغییر» سخن می‌گوید و می‌کوشد بر مبنای قاعده‌ای علی و کلی این تغییر را فهم‌پذیر نماید، شناخت اسطوره‌ای فقط «مسخ» (Metamorphosis) ساده را می‌شناسد؛ اندیشه‌ی علمی در واکاوی فرآیند تغییر، اساساً با تبدیل یک شیء به شیء دیگر سر و کار ندارد؛ اما در سویی دیگر آگاهی انسانی، «مسخ اسطوره‌ای همیشه ثبت یک رویداد منحصر به فرد و خاص است، و آن تبدیل یک ماده‌ی ملموس و منحصر به فرد به ماده‌ی ملموس و منحصر به فرد دیگر» (کاسیرر، ۱۳۹۰: ب: ۱۰۳)

۹. افراط روابط «علی» در فرم غیرتعلقی شناخت

نکته مهمی که درباب علّیت و رابطه علی در شناخت اسطوره‌ای وجود دارد، حضور نسبتاً فراگیر و گسترده آن در امور و پدیده‌ها است. در فرم تعلقی شناخت، اگر علم موفق شود که رویداد یا پدیداری منفرد در فضا و زمان را به عنوان موردی خاص از یک قانون عمومی درک کند، قانع می‌گردد و به طور معمول درباره خصوصیات منحصر به فرد این پدیدار خود را به دردرس نمی‌اندازد؛ زیرا علم به فردیت واقعه و فردیت زمان و مکان وقوع آن کاری ندارد؛ اما برعکس شناخت غیرتعلقی اسطوره‌ای هر رویدادی را منفرد می‌داند (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۰۵). گویی اندیشه اسطوره‌ای از نوعی بزرگ شدگی غریزه علیّیت و افراط در بکارگیری آن رنج می‌برد و نیاز شدیدی دارد که برای هر حادثه‌ای تبیینی علیّی ارائه دهد. به نظر می‌آید که در این فرم غیرتعلقی شناخت، امرحادث، دلخواهی و بدون قانون رخ نمی‌دهد و حتی در جاهایی که شناخت علمی پای تصادف را به میان می‌آورد، شناخت اسطوره‌ای بر علتی خاص تاکید می‌ورزد و در نتیجه برای هر پدیدار منفردی، علتی وضع می‌کند.

تصویر شماره ۱، ویژگی‌ها و نوع ارتباط مفهوم علیّیت در فرم اسطوره‌ای و غیرتعلقی شناخت انسانی را با محتواهای شکل‌دهنده این آگاهی نشان می‌دهد.



تصویر شماره ۱. انواع روابط علی در فرم غیرتعلّی شناخت اسطوره‌ای (نگارنده)

۱۰. نتیجه‌گیری

انسان از همان آغاز حیات، تنها با ادراک ساده پدیده‌های پیرامونش قانع نبود و خواهان کشف چرایی و علت وجودی آنها بود؛ بر همین اساس «علّیت» و روابط علی از جمله مفاهیمی است که پیشینه‌ای طولانی در فلسفه و شناخت انسانی دارد؛ مفهوم «علّیت» در تاریخ اندیشه‌های فلسفی، فراز و نشیب‌های زیادی را پیموده است، و این فراز و نشیب‌ها در دوران جدید آشکارتر گردید، به طوری که همزمان در فلسفه و دانش‌هایی مانند فیزیک برداشت‌های جدیدی از آن ارائه شد. در مجموع به نظر می‌رسد پاسخ‌های ارائه شده برای علت وجودی پدیده‌ها، به طور کامل متأثر از نوع آگاهی و شناخت انسان در گستره‌های تاریخی و جغرافیایی مختلف بود؛ در این میان ارنست کاسیرر عمیقاً معتقد بود شناخت

علمی و عقلانی نمی‌تواند به تنهایی الگویی جامع و فراگیر برای آگاهی انسان به وی عرضه دارد، بلکه شناخت انسانی فرم‌های گوناگون ادراکی را شامل می‌شود. به زعم وی منطق آگاهی‌بخش انسانی پیوسته عقلانی نبوده و الگوهای غیرعقلانی نیز در شکل‌بخشی صورت‌های شناختی او دخیل بوده‌اند؛ شناختی که وی از آن با عنوان «آگاهی اسطوره‌ای» یاد می‌کند. ادراکات و جهان شکل‌یافته در این فرم شناختی، محتواها و ویژگی‌هایی دارد که فهم و پذیرش آنها با معیارهای دانش علمی و تجربی امروز چندان آسان نیست. لذا این محتوا و ویژگی‌ها را می‌بایست در چارچوب دستگاه‌شناختی آگاهی اسطوره‌ای مورد واکاوی قرار داد. کاسیرر حضور و وجود رابطه‌ی علی را در شناخت غیرتعلقی اسطوره‌ای قطعی می‌داند و سه شکل علیت اسطوره‌ای، تجسم اسطوره‌ای و تفکیک اسطوره‌ای را مهمترین و مشهودترین ادراکات این فرم شناختی می‌داند، که در اندیشه‌ها، روایات و باورهای اساطیری به وفور ظاهر می‌گردند. هدف این مقاله، معرفی انواع روابط علیتی در این غیرتعلقی‌ترین شکل شناختی انسان بود که بر این اساس با استناد به مبانی، قوانین بنیادین و دیگر آبخورهای آگاهی‌دهنده در این فرم شناختی، به بازکاوی، توصیف و تحلیل انواع روابط علی در این فرم از آگاهی پرداخته شد.

بر این مبنای «هسته مرکزی و تقابل بنیادین اسطوره‌ای»، «قوانین ثابت و بنیادین»، «واسطه‌های ادراکی» و «مقولات ویژه اسطوره‌ای»، از اساسی‌ترین منابع هستی‌بخش این آگاهی بودند، که هر یک از این منابع، نقش و حضوری در شکل‌بخشی نوع خاص مفهوم علیت و رابطه‌ی علی را در این فرم غیرتعلقی شناخت، داشتند. همچنین می‌توان از «افراط در برقراری روابط علی» یا نبود امر تصادفی و «ماهیت جوهری علت»، به عنوان دو ویژگی متمایز علیت اسطوره‌ای در قیاس با علیت علمی یاد کرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. ارسطو معتقد بود که برای تبیین هر پدیده باید به دنبال علت برود، چرا که بدون علت، حرکتی نیست و بدون حرکت، طبیعت وجود ندارد. ارسطو به این نکته اشاره دارد که «ما هنگامی دارای شناخت علمی هستیم که علت آن را بدانیم ...» و «برای فهم طبیعت یک شیء باید علت آن را بشناسیم ...» (سالم، ۱۳۹۳: ۲۶).

۲. این تغییر همیشگی است و برای فهم آن باید موجودی را فرض کنیم که خود تغییرناپذیر باشد. ارسطو این موجود را به عنوان محرک اول یا محرک غیرمتحرک به ما معرفی می‌کند (ارسطو، ۱۳۶۳: ۲۲۵).

۳. البته در امور اجتماعی بسیار مشاهده می‌شود که عکس این مساله مفهوم پیدا می‌کند، مثلاً، کسی که در یکی دو روز آینده قصد مسافرت دارد، از هم‌اکنون شروع به بستن بار و بنه خود می‌کند، این شکل از رابطه علی تحت عنوان «تیین انگیزشی» یا «تیین تحت انگیزه» (Motivational explanation) معرفی می‌گردد؛ به عنوان نمونه نظریه شاخص «انتخاب عقلانی» (Rational Choice theory) در حوزه علوم اجتماعی، بر مبنای همین اصل بنا شده است (کولب و گولد، ۱۳۹۲: ۷۱۳).

۴. این اصل در معرض نقدهای بسیاری قرار گرفت که مهم‌ترین آنها نقدهای تجربه‌گرایان و از جمله هیوم (David Hume) بود. هیوم رابطه میان علت و معلول را «پیوستگی دائم» می‌خواند که از سویی فاقد قطعیت یا جبریت (Determinism) است و از سوی دیگر از دیدگاه وی، پیش‌بینی پدیده‌های آینده بر مبنای قوانین علی فاقد اعتبار هستند؛ وی تاکید می‌کند که علت به معنای «وجود نوعی قدرت مبهم ما بین دو پدیده نیست» که یکی بر دیگری اعمال می‌دارد (پارکینسون، ۱۳۸۴: ۲۱۴ - ۲۱۲) به اعتقاد هیوم هیچ دلیل ضروری برای پیوند روابط نیست و علت و معلول زائیده تجربه بشر است که در اثر تکرار در ذهن انسان به عنوان یک ضرورت شکل گرفته است. ذهن انسان است که این رابطه را ضروری می‌داند و رابطه دیگر را غیر ضروری. (فهیمی‌فر، شیخ-مهدی، غلامعلی، ۱۳۹۷: ۵۶).

۵. مثلاً هر وقت باران بیارد، سطح خیابان خیس می‌شود. باران علت کافی برای خیس شدن کف خیابان است، اما نمی‌توان گفت که هر وقت کف خیابان خیس باشد، حتماً باران باریده است (گیلیس، ۱۳۸۱).

کتاب‌نامه

ارسطو (۱۳۶۳). *طبیعیات*، ترجمه: مهدی فرشاد، چاپ اول، تهران: امیرکبیر.
پارکینسون، جی. اچ. آر (۱۳۸۴). «انواع مختلف علیت»، ترجمه: مسعود صادقی، *نامه حکمت*، ش ۵، صص ۲۳۲-۲۰۷

جعفری، حسن (۱۳۸۸). «دین و اسطوره: بررسی نظریه ارنست کاسیرر درباره اسطوره»، *پژوهشنامه ادیان*، ش ۶، صص ۲۷-۵۴.

راس، ویلیام دیوید (۱۳۷۷). *ارسطو*، ترجمه: مهدی قوام صفری، چاپ اول، تهران: فکر روز

واکاوی ماهیت «علیت» در فرم غیرتعقلی شناخت برمبنای ... ۲۷۹

ساداتی، ناصر، پیراوی ونک، مرضیه (۱۳۹۴) «ویژگی های معرفت شناختی هنر به عنوان فرم سمبولیک در اندیشه کاسیرر»، شناخت (پژوهشنامه علوم انسانی)، شماره ۷۳/۱، صص ۱۲۹ - ۱۴۵.

سارتن، جورج (۱۳۷۶). *درآمدی بر تاریخ علم*. ترجمه: غلامحسین صدری افشار، چاپ اول، تهران: کتاب گستر

سالم، مریم (۱۳۹۳). «علیت ارسطویی از منظر توماس آکوئینی»، آینه معرفت، سال ۱۴. شماره ۳۸. صص ۴۲ - ۲۳.

سلوکوور، هاری (۱۳۷۴) «هنر و ادبیات در اندیشه ارنست کاسیرر»، فصلنامه هنر، شماره ۲۸، صص ۶۰ - ۷۸.

ضیمران، محمد (۱۳۷۹) *گذر از جهان اسطوره به فلسفه*، چاپ اول، تهران: انتشارات هرمس. عسکری الموتی، حجت الله (۱۳۹۲) «مناسبات اسطوره و هنر در تفکر ارنست کاسیرر، والتربنیامین و تئودور آدرنون»، *هنرهای زیبا*، سال ۱۸، شماره ۱، صص ۱ - ۱۳.

فهیمی فر، اصغر، شیخ مهدی، علی، غلامعلی، اسدالله (۱۳۹۷). «رویکردی فلسفی به اصل علیت در روایت سینمایی پست مدرن»، *رسانه های دیپاری و شنیداری*، سال ۱۲، شماره ۲۸، صص ۷۰ - ۵۴.

قاسمی، نیما (۱۳۸۷). «تبیین علمی و تبیین دینی - اسطوره ای، نقدعلم گرایی، مطابق با فلسفه اسطوره شناسی ارنست کاسیرر»، *ذهن*، شماره ۳۴ و ۳۵، صص ۳۵ - ۵۴.

کاسیرر، ارنست (۱۳۹۰ آ) *زبان و اسطوره*، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ دوم، تهران: انتشارات مروارید.

کاسیرر، ارنست (۱۳۹۰ ب) *فلسفه صورت های سمبلیک*، جلد دوم: *آگاهی اسطوره ای*، ترجمه یدالله موقن، چاپ سوم، تهران: انتشارات هرمس.

کولب، ویلیام و گولد، جولیس (۱۳۹۲). *فرهنگ علوم اجتماعی*، ترجمه: باقر پرهام، چاپ سوم، تهران: مازیار

گیلیس، دانالد. (۱۳۸۱). *فلسفه علم در قرن بیستم*، ترجمه: حسن میانداری، چاپ ششم، تهران: سمت و موسسه فرهنگی طه

محسنی، منوچهر. (۱۳۹۶). *مبانی جامعه شناسی علم*، چاپ ششم، تهران: طهوری

مقتی پور، مجیدرضا. رحمانی، اشکان (۱۳۹۸) «تبیین سطح اندیشه انسانی در تمدن های موازی بر مبنای ساختار فرمی و تخیل تصویری شکل یافته در روایات اساطیری»، *کیمیای هنر*، سال ۸، شماره ۳۱،

صص ۵۱ - ۶۶.

موسوی، یعقوب (۱۳۸۴) *مطالعه رویکرد معرفت شناسی کاسیرر با تکیه بر نمادشناسی، معرفت و جامعه*، چاپ اول، تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

موقن، یدالله (۱۳۸۹) «ارنست کاسیرر؛ فیلسوف فرهنگ»، چاپ اول، تهران: انتشارات دفتر پژوهش های فرهنگی.

Cassirer, Ernst (1994) *An Essay on Man: An Introduction to a Philosophy of Human Culture*, New Haven and London, Yale University Press.

Cassirer, Ernst (1995) *The Philosophy of Symbolic Form: vol.2, Mythical Thought*, Ralph Manheim (trans.), New Haven and London: Yale University Press, 1955.

Cassirer, Ernst (1957) *The Philosophy of Symbolic Form: vol.3, The Phenomenology of Knowledge*, Ralph Manheim (trans.), New Haven and London: Yale University Press.